

تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شیرزاده

ایران در عصر صفویه: تجدید حیات صنعت نساجی

فرود می‌آید. وی در زمستان پیراهن نیم تنه کوتاهی می‌پوشید که مثل جلیقه در زیر لباس پنهان بود. این نیم تنه را معمولاً با پارچه نخی بسیار لطیفی تهیه می‌کردند و گل و بوته‌ها یا تصاویر رنگین زیبا داشت و آن را برای آنکه گرم‌تر باشد، پنبه‌دوزی می‌کردند. روی این نیم‌تنه قبایی می‌پوشید که بالا تنه‌اش تا کمر تنگ و چسبیده به بدن و دامانش فراخ بود؛ چون سرتاپای این قبا پنبه‌دوزی می‌شد، دامانش چین نمی‌خورد و هنگام ایستادن به شکل زنگ دور پاها قرار می‌گرفت. آستین‌های قبا بسیار تنگ و بلند و بدون دکمه بود؛ به طوری که قسمتی از آستین روی دست چین می‌خورد.

یک طرف قبا را با بندی زیر بغل چپ و طرف دیگر را روی آن زیر بغل راست می‌بستند. پارچه قبا معمولاً به رنگ‌های مختلف و نقش‌های گوناگون از همان پارچه‌های نخی انتخاب می‌شد؛ ولی شاه عباس چون از طرف مادر، مازندرانی بود، مثل مردم آن سرزمین بیشتر به جای قبا نیم تنه پا کلیچه کوتاهی به سر می‌کرد که با تکه‌های گلابتون، گاه روی سینه و گاه از پهلو بسته می‌شد.

روی قبا یا نیم‌تنه کمربندی چرمین یا شالی به رنگ‌های گوناگون زیر شکم می‌بست و خنجری زیر کمر بند یا شال بر کمر می‌زد. در آن زمان مرسوم بود که دو شال بر روی هم به

و در مجالس رسمی و پذیرایی‌های درباری نیز بیشتر با همین لباس ساده روستایی دیده می‌شد. داستان زیر که از سفرنامه یکی از سفیران اروپایی نقل شده است، نیکوترین دلیل سادگی لباس اوست. «... روزی در شهر ایروان پیش شاه روی قالی نشسته بودم، قضا را در همان حال چند تن از ترکان عثمانی که اسیر سپاه ایران شده بودند، وارد شدند تا از شاه طلب بخشش کنند. چون شاه لباس کهنه سرخی در برداشت و لباس من از پارچه ابریشمین سرخ بود و پای خود را هم به سبب آن که نمی‌توانستم به تقلید ایرانیان دو زانو بنشینم اندکی دراز کرده بودم، اسیران ترک را به جای شاه گرفتند و به پای من افتادند تا آن را ببوسند. من بسیار ترسیدم و دو پا را با شتاب جمع کردم؛ شاه نگاهی تمسخرآمیز به من افکند و قهقهه آغاز کرد...» دیگری می‌نویسد: «... شاه عباس که همه جا ثروت و تجمل دربار و دارایی خویش را به رخ ما کشیده بود، لباس پنبه‌دوزی شده بسیار ساده‌ای در برداشت. گویا می‌خواست به ما بگوید که شخصیت و بزرگی‌اش بیشتر به صفات پسندیده و سیاست و تدبیر عاقلانه او بسته است نه به جواهر و دیبا و مروارید...»

پیراهن شاه عباس مثل پیراهن بیشتر مردم ایران از پارچه سفید نخی یا کتانی و گاه از پارچه شطرنجی خاص، مرکب از نخ و ابریشم بود که به سبک معمول زمان از پهلو بسته می‌شد و دامانش تا بالای زانو



تصویر شماره ۱- شاه عباس

دوره شاه عباس: تصویر شماره یک، اثر یکی از نقاشان اروپایی، در زمان پادشاهی اوست. در این تصویر لباس شاه عباس از پشم خالص دست‌باف ایرانی را نشان می‌دهد که بر روی آن تکه‌دوزی از ابریشم و گلابتون انجام شده است. شاه عباس معمولاً لباس بسیار ساده که بیشتر به رنگ سبز یا سرخ یا سیاه بود؛ در برداشت



شاه عباس همواره دوستدار و طرفدار مردم مخصوصاً هنرمندان، صنعتگران، شاعران، خطاطان و نقاشان بود و آنان را با دیده احترام می‌نگریست و اعتبار می‌داد و هر کجا هنرمندی وجود داشت او را به طرف خود جذب می‌نمود

به تن می‌کرد.

شاه عباس جز هنگام پذیرایی از پادشاهان و سفیران بیگانه همیشه لباس بسیار ساده می‌پوشید و چندان در این کار افراط می‌کرد که برخلاف پادشاهان دیگر، میان سرداران و درباریان به سادگی و پیراستگی شناخته می‌شد. وی کمتر لباس فاخر و شاهانه در بر می‌کرد و لباس او در سادگی با لباس مردم عادی فرقی نداشت و اگر گاه لباس ابریشمی به تن می‌کرد برخلاف عادت بود و اطرافیان از این کار تعجب می‌کردند. ندیمان و نزدیکانش از رنگ لباس او به تحولات اخلاقی و روحیش پی می‌بردند. روزی که لباس سیاه می‌پوشید عادی، متفکر و دل‌مشغول بود. اگر لباس‌های سفید و سبز و زرد و رنگارنگ به تن می‌کرد، معلوم می‌شد که خرسند و خوشحال و با نشاط است اما اگر لباس سرخ پوشیده بود، همه بر جان خود می‌لرزیدند و بر زندگی دریغ می‌گفتند چون این رنگ نشانه غضب و ناخرسندی شاه بود و بی‌گفت‌وگو آن روز خون کسی را می‌ریخت.

شاه عباس همواره دوستدار و طرفدار مردم مخصوصاً هنرمندان، صنعتگران، شاعران، خطاطان و نقاشان بود و آنان را با دیده احترام می‌نگریست و اعتبار می‌داد و هر کجا هنرمندی وجود داشت او را به طرف خود جذب می‌نمود.

در این زمان او هنرمندانی را به کار گرفت که در تاریخ ایران بی‌نظیر بود و شاهکارهای را خلق کردند که همتا نداشت. خواجه غیاث‌الدین زری باف نقش بند اولین طراح پارچه به صورت علمی و عملی بود که پا به عرصه ظهور گذاشت. این هنرمند نابغه اصالتاً یزدی بود. در هنر نقش‌بندی و زری‌بافی استادی بی‌بدیل بود که در زمان شاه عباس بزرگ ظاهر شد. شاه او را بسیار تشویق می‌کرد. وی طبع شوخ پرواز داشت و از شاعری نیز بهره‌ور داشت. در کار صنعت

اصلاً به تاج قزلباش شباهتی نداشت. این کلاه در بیشتر تصاویری که نقاشان زمان، چه اروپایی و چه هندی و ایرانی از او کشیده‌اند دیده می‌شود.



تصویر شماره ۲- شاه عباس

تصویر شماره ۲، اثر بشنداس نقاش هندی است که همراه خان عالم سفیر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه هند در سال ۱۰۲۷ هجری قمری به ایران آمد. کلاهی که در این دو تصویر و تصاویر متعدد دیگر بر سر شاه عباس دیده می‌شود و با تاج قزلباش تفاوت بسیار دارد ظاهراً از اختراعات خود او بوده است. در این تصویر، شاه عباس اول با تاج مخصوص که برای خود ساخته است، مشاهده می‌شود.

لباس شاه ماهوت مشکی می‌باشد که در جلو لباس دکمه‌ها از مروراید و به صورت گلابتون نصب شده است. شاه عباس در مجالس خود عمامه از سر بر می‌گرفت و پهلوی دست می‌گذاشت ولی دیگران هرگز از او تقلید نمی‌کردند زیرا سر برهنه بودن حتی در برابر دوستان یکدل و آشنایان هم‌شأن و بیگانگان برخلاف تربیت و ادب شمرده می‌شد.

شمشیر شاه عباس نیز مثل لباسش ساده و بی‌پیرایه بود. قبضه شمشیرش گاه زرین و گاه از استخوان بود و نیامی از چرم سرخ یا سیاه داشت. شمشیری که در روزهای عادی یا هنگام جنگ به کمر می‌بست بر شمشیر دیگران امتیازی نداشت جز آن‌که گاه قبضه یا تیغه‌اش به نام شاه مزین شده بود. شاه عباس در روز جنگ لباس رزم می‌پوشید و گاه نیز پیراهن خاص

کمر می‌بستند، یکی از پارچه ابریشمی گل و بوته‌دار یا زربفت بسیار لطیف که بلندتر از شال دوم بود و چند بار دور کمر پیچیده می‌شد. دیگری از پارچه یک‌رنگ ساده ابریشمی یا پشمی که کوتاه‌تر بود و روی شال نخستین می‌بستند تا نقش و نگار و لطافت آن را خوب‌تر جلوه‌گر سازد. برخی از بزرگان و سرداران تا سه شال نیز روی هم می‌بستند و شال‌ها معمولاً زیر شکم بسته می‌شد.

شاه عباس در زمستان روی قبا، نیم تنه تنگی از ماهوت ساده یا پارچه‌های زربفت بر تن می‌کرد که در زیر گلو با گلوله‌ای ابریشمی به جای دکمه بسته می‌شد. از دو طرف این نیم‌تنه، سه ردیف رشته‌ها و گلوله‌های گلابتون به رنگ‌های مختلف آویخته بود که معمولاً نمی‌بستند و همچنان آویخته و رها می‌کردند تا گل و بوته‌های قبا از زیر آن پیدا باشد. آستر این نیم تنه همیشه از خز یا سنجاب یا پوست بخارایی یا پوست بره خاکستری خراسانی بود.

شلوار شاه ماهوت ساده یا راه راه، به رنگ‌های مختلف و مخصوصاً بنفش بود. کفش هم از چرم یا تیماج می‌پوشید که نوک آن نیز برگشته بود. جورابی ساده یا زربفت، ابریشم و یا پشم به پا می‌کرد که ساقه‌اش به سبک زمان کوتاه و گشاد بود.

عمامه‌اش در اعیاد و روزهای رسمی و هنگام پذیرایی از میهمانان عالی‌قدر و یا سفیران بیگانه، تاج قزلباش بود اما در مجالس انس و غیر رسمی عمامه‌اش ساده بدون تاج و جلیقه بر سر می‌گذاشت یعنی فقط دستاری از پشم یا ابریشم که آشفته و بی ترتیب دور سر پیچیده بود. تاج قزلباش را همیشه با دستار سبز ابریشمی که بر سر می‌گذاشت، و عمامه عادی او دستاری سفید یا پارچه سرخی بود که خطوط سپید نقره‌ای داشت ولی در هر حال تاج یا عمامه خود را بر خلاف دیگران بر سر می‌گذاشت و آن قسمتی را که باید پشت سر قرار گیرد جلو سر قرار می‌داد و هیچکس جرأت نداشت از او تقلید کند. هرگاه کسی از هر مقام چنین جسارتی می‌کرد. دیگران از هر طبقه می‌توانستند تاج یا عمامه او را از سرش برگیرند و با خود ببرند.

شاه عباس کلاه خاصی نیز برای خود ساخته بود که

بسیار پیشرفته، مبتکر و مشهور بود. مشهور است که زربفت مشجری تمام کرده بود که صورت خرسی نقش شده بود؛ به خدمت خاقان گیتی‌ستان برد؛ ابو قرداش - یکی از دلک‌های دربار - بعد از مشاهده زربفت، تعریف خرسی را که بافته شده می‌کند. خواجه غیاث در بدیهه می‌سراید: «خواجه در خرس، میش می‌بیند... هر کسی نقش خویش می‌بیند!»

وقتی زربفتی تمام کرده در حاشیه پارچه این رباعی را که زاده طبع اوست نقش نمود:

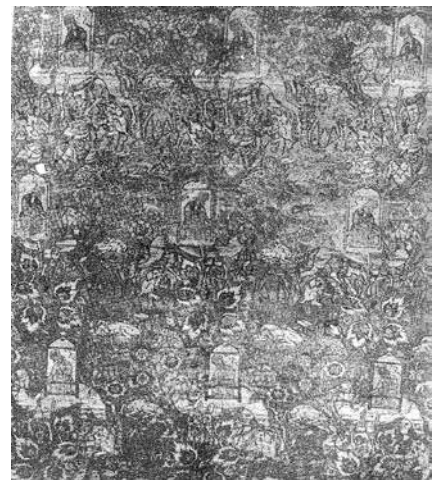
«ای شاه سپهر قدر خورشید لقا

این تحفه به نزد چون تویی عیب منست

خواهم ز بقا به قد عمر تو قبا

خواهم که بیوشی ز کرم عیب مرا»

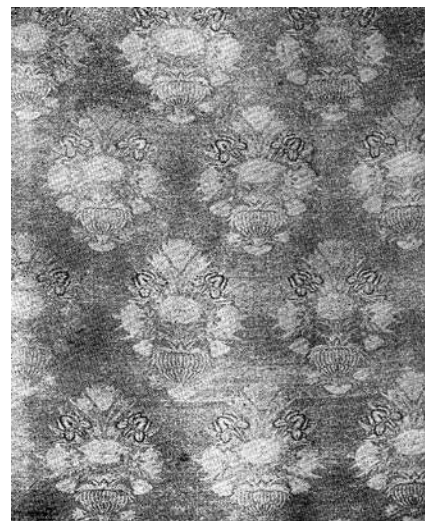
شاه عباس این جمله را که یک دنیا ظرافت و لطافت ادبی در آن نهفته است بدو گفته بود، چشم می‌پوشم.



تصویر شماره ۳ - قطعه پارچه اطلسی به امضای غیاث‌الدین یزدی

تصویر شماره ۳ یک قطعه پارچه اطلسی به امضای غیاث‌الدین یزدی است که در آخر قرن دهم یا اوایل قرن یازدهم هجری تولید کرده است و از شاهکارهای بسیار نفیس آن زمان محسوب می‌شود به نحوی که در تمام خاک اروپا چنین اثری را نتوانستند ایجاد کنند. سبکی که در تمام دوره استیلای سیاسی و فرهنگی مغول ادامه داشت کم و بیش یکنواخت و یکسان بوده اصل و منشا طرح‌های این دوره غالباً نامعلوم است ولی این نکته از نظر اطلاعات تاریخی چندان مهم نیست. در دوره سلطنت تیموریان و در قرن نهم، طرح پارچه

ظریف‌تر و گیراتر و از حیث ترکیب گسترده‌تر شد اما اطلاعاتی که از پارچه بافی این زمان داریم غیرمستقیم است زیرا حتی یک قطعه پارچه که تاریخ بافت آن میان ۸۰۰ و نیمه دوم قرن دهم یعنی دوره رونق و اعلاای فرهنگ صفوی باشد در دست نیست: تنها تصاویری از پارچه‌های این دوره در مینیاتورها باقی مانده که یگانه استاد ماست و آن نیز ممکن است به حسب ذوق و سلیقه نقاش تغییر یافته باشد. یعنی شاید او به سلیقه خود رنگ‌های دیگری به کار برده یا به تناسب مجلس، طرح پارچه لباس‌ها را از خود ابداع کرده است. هنگامی که ابریشم طبیعی در دسترس قرار گرفت؛ شیوه تازه‌ای در پارچه‌بافی ایجاد شد. از یک طرف تکامل طرح‌های اسلیمی و از طرف دیگر ترقی نقش گلبرگ‌های طبیعی در این شیوه تاثیر فراوان داشت. نمونه‌های این شیوه از دوران سلطنت شاه عباس اول به بعد بسیار است؛ خاصه بعد از این زمان به حدی قطعات پارچه باقی‌مانده فراوان است که موجب تعجب می‌شود. برای لباس‌های درباری یکی از انواع پارچه که رواج بسیار داشت زربفت بود. این پارچه متنی محکم داشت و از رشته‌های طلا و نقره که یکی در میان و راه راه بافته شد حاصل می‌شد.



تصویر شماره ۴ - نمونه پارچه زربفت

تصویر شماره ۴، یک قطعه پارچه زربفت متعلق به قرن یازدهم است. نقش گل‌های آن از ابریشم براق نرم نزدیک به رنگ متن می‌یافتند. بلبلی نسبتاً بزرگ یا آهویی به نسبت کوچک یا پروانه‌ای به اندازه طبیعی از نقوش معمول این پارچه‌هاست و بافتن بعضی نقوش

کوچک یا الیاف طلا روی زمینه نقره بر جنبه تجملی پارچه می‌افزود. از مختصات دیگر پارچه‌بافی این دوره تافته‌های سنگین چین خورده‌ای است که با همین شیوه بافته شده و همان گل و بوته‌ها با فواصل بیشتر از حد عادی بر آن نقش شده است. رنگ‌های ملایم‌تر مانند گل بهی، آجری، قهوه‌ای، خاکستری و بنفش نیز در این نوع پارچه و انواع دیگر معمول بوده است. برای آنکه از هنرمندان این دوره استفاده بیشتر ببریم به شرح حال غیاث‌الدین می‌پردازیم. وی در خاندانی پرورش یافت که با فن و صنعت رابطه محکمی داشتند زیرا جدش یکی از خطاطان معروف بود. خود غیاث هم اهل خطاطی، نقاشی، شاعری و زرکشی بود که بر کلیه آن‌ها کاملاً احاطه داشت و به درجه فوق استادی رسیده بود. وی با ابتکارات مخصوص به خود در صدر بافندگان و هنرمندان ترمه باف و زربفت قرار گرفته بود. غیاث‌الدین بر اثر شخصیت ممتازی که داشت از ثروت و دارایی زیادی برخوردار بود و موفق شد جزو درباریان شاه عباس قرار گیرد و از آن وقت در بافتن منسوجات برجسته و مصور و فانتزی آن زمان شهرتی تحصیل نماید. وی به حدی ارتقا پیدا نمود که پارچه‌های بافت وی مورد توجه شاه عباس قرار گرفت و شاه آن‌ها را برای سایر پادشاهان و امرا در قالب هدیه می‌فرستاد؛ گرچه ممکن است آثار فنی و برجسته و نفیس این شخص بسیار زیاد باشد ولی امروزه بیش از هشت قطعه از آن‌ها در موزه‌ها موجود نیست. در تصاویر پارچه‌های غیاث‌الدین، سبک و اسلوب نقاشی رضا عباسی کاملاً نمایان است و موضوعات تزئینی از قبیل گل و بوته و غنچه و نباتات متصل و گل لوتوس و برگ‌ها و بادزن‌های نخلی بسیار کامل‌تر و دقیق است. نباید فراموش کرد که موضوعات تزئینی منسوجات مورد بحث از حیث تنوع در حجم تزئینات و در مظهر کلی و رنگ‌هایی که به کار رفته اختلاف کلی با هم داشته‌اند اما روش طراحی و تزئین خیلی بدیع و محکم بود و اشکال مختلف در آن به تدریج از بی هم قرار می‌گرفت به نحوی که بیننده می‌توانست نسبت به دوری و نزدیکی پارچه اقسام مختلف اشکال و تزئینات آن‌ها که بسیار بدیع و زیبا بود؛ در نظر بگیرد.